

## تأثیرپذیری مرصاد العباد نجم الدین رازی از متون کهن در مبحث آفرینش انسان

سید محمد امیری<sup>۱</sup>، مریم ایزدی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشیار زبان و ادبیات عرب واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران

---

### چکیده

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، نوشته نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمد شاهاورین انوشروان رازی، معروف به نجم دایه است. این کتاب در قرن هفتم در پنج باب و چهل فصل و با نثری ساده و طبیعی و روان نوشته شده است. نویسنده کتاب، نجم الدین رازی، در نوشتن اثر عرفانی خود به جز قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (ص)، به کتب تفسیری، تاریخی و ادبی بسیاری نظر داشته است. یکی از مطالب مورد بحث در این کتاب، موضوع آفرینش انسان است؛ و نویسنده باب دوم کتاب خود را به این موضوع و بیان مبدأ موجودات اختصاص داده است. این جستار به شیوه کتابخانه‌ای به بررسی تأثیرپذیری نجم دایه از آرای نویسندگان پیش از خود در زمینه آفرینش آدم می‌پردازد؛ و نشان می‌دهد که نجم رازی بیشتر از چه متونی برای نگارش فصل دوم کتابش تأثیر پذیرفته است.

**واژه‌های کلیدی:** نجم رازی، مرصاد العباد، متون عرفانی، تأثیرپذیری، آفرینش آدم.

---

## مقدمه

موضوع آفرینش کائنات و به ویژه انسان از موضوعات مهمی است، که دامنه گسترده آن، اسطوره، دین، فلسفه، عرفان، ادبیات و علوم تجربی را در برمی گیرد. پیشینه پرداختن به آفرینش جهان و انسان در فرهنگ‌های گوناگون به درازنای تاریخ بشر می‌رسد؛ و سبب ایجاد پرسش‌هایی در ذهن انسان شده است. بشر دیروز به دلیل مجهز نبودن به علم برای این پرسش خود که از کجا آمده است و ماهیت وجود او و کائنات چیست، به ساختن باورهایی ساده در ذهن خود می‌پرداخت و از عناصر و پدیده‌های جهان برای خود خدایانی فراهم می‌کرد با شکوه و وهمناک. با شکل‌گیری دانش رفته رفته باورهای اسطوره‌ای جای خود را به اندیشه‌های بنیادین و متعالی داد و سبب شد انسان با شیوه‌های نوین درصدد کشف راز هستی برآید.

عرفان دانشی است که با تکیه بر قرآن، سنت پیامبر و تعالیم دینی سعی دارد برای گشایش گره‌های ذهنی، روحی و روانی بشر در جهت خودشناسی و خداشناسی راهی مناسب و درخور بیابد که در نهایت به سعادت و سلامت انسان منتهی شود. متون عرفانی حاصل تجربه‌های نظری و عملی کسانی است که عمر خود را صرف غور در هستی جهان و انسان کرده‌اند.

مرصاد العباد کتابی است که تاکنون در میان متون عرفانی جایگاه ارزشمندی داشته است. نجم‌الدین رازی معروف به نجم دایه، این کتاب را در سال ۶۸۱ مقارن با حمله مغول به ایران و آشوب و فتنه‌ای که سراسر این سرزمین را در بر گرفته بود، نوشت. این اثر به نثری ساده در بیان مفاهیم عرفانی در پنج باب نوشته شده است؛ که باب دوم آن به بیان مبدأ موجودات و آفرینش کائنات و انسان اختصاص دارد. نثر شاعرانه این کتاب، آن را در زمره نثرهای زیبای فارسی قرار داده است. نویسنده سعی نموده با استناد فراوان به آیات قرآن و احادیث پیامبر به طرح مضامین عمیق و پیچیده دینی و عرفانی بپردازد. نجم دایه در کنار استفاده از قرآن و حدیث از منابع دیگری نیز بهره جسته است، که می‌توان از آن جمله به کشف المحجوب هجویری، کشف الاسرار میبیدی و سوانح العشاق احمد غزالی اشاره کرد. باب دوم این کتاب در بیان مبدأ موجودات مشتمل بر پنج فصل است که عبارت است از:

- ۱- در بیان فطرت ارواح و معرفت آن
- ۲- در شرح ملکوتیات و مدارج آن
- ۳- در ظهور عوالم مختلف از ملک و ملکوت
- ۴- در بدایت خلقت قالب انسان
- ۵- در بدو تعلق روح به قالب

به طور حتم پرداختن به مقوله آفرینش انسان به دلیل اهمیت آن به پیشینه ذهنی و مطالعاتی مکفی و مشبع نیاز دارد. به نظر می‌رسد نجم‌الدین رازی نیز در این فصل از کتاب خود با وجود احاطه به علوم و فنون گوناگون، تنها به آرای خود بسنده نکرده، در ذکر مراتب وجود انسان به متون کهن دینی، عرفانی، تاریخی و ادبی پیش از خود نظر داشته و از آنان ملهم بوده است؛ و گاه به ذکر نام صاحبان آن اندیشه‌ها نیز اشاره کرده است. نشانه‌های تأثیرپذیری مرصاد العباد را می‌توانیم در کتبی همچون تفسیر طبری، تاریخ طبری، تاریخنامه بلعمی، قصص الانبیای نیشابوری، کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری، شرح کشف الاسرار میبیدی و آثاری از این دست جست و جو کنیم و شباهت‌هایی را میان اندیشه نویسنده‌گان این کتب شاهد باشیم. این پژوهش به مقایسه مرصاد العباد نجم‌الدین رازی با بعضی از متون پیشین پرداخته و با تطبیق شباهت موجود میان آرای این کتب، میزان تأثیرپذیری مرصاد العباد را در بحث آفرینش انسان بررسی کرده است.

## بیان مسأله

موضوع آفرینش از بنیادی‌ترین مسایلی است که بشر از دیرباز بدان پرداخته است. این مقوله ابتدا به صورت یک اندیشه ابتدایی در ذهن بشر دیروز شکل گرفته و موجب به وجود آمدن داستان‌های اساطیری در میان ملل اسطوره‌پرداز شده است. در میان اساطیر مربوط به تمدن‌های قدیم همچون اساطیر سومر و بابل، اساطیر زرتشتی، یونان و دیگر اقوام اسطوره‌پرداز، شکل‌های گوناگونی از تصورات مبتنی بر اسطوره‌های آفرینش را می‌بینیم. به طور مثال در اساطیر سومر ذکر شده است که: «در آغاز تنها آب بود. دریایی ژرف با گستره بی‌کرانه. این اقیانوس، زاینده کیهان بود، زمینی هموار با آسمانی بر سرش میان

آن دو، جو پر از هوا بود که خورشید، ماه، ستارگان، آسمان از آن زاده شدند. آن گاه حیوانات و نوع بشر پدیدار گشتند. اساطیر مربوط به آفرینش انسان نیز به شکل‌های گوناگون، پدید آمدن هستی انسان را به تصویر می‌کشند. در کیهان شناختی ای که زرتشت رقم زد، سرچشمه شر با کنش اراده آزاد در زمان آفرینش نشان داده شده است. سپنتا مینو (روح مقدس) نیکی را برمی‌گزیند که همراه با راستی، دادگری و زندگی است. اما برادرش انگره مینو (روح نابودگر) شر، نابودی و مرگ را برمی‌گزیند. بدین گونه نبرد ازل می‌ان نور و ظلمت برای روح بشر آغاز می‌شود» (ویلیام داتی، ۱۳۹۲: ۳۱).

در اساطیر یونان روایتی مستند از خاستگاه انسان وجود ندارد. ویلیام داتی می‌نویسد: «برخی می‌گویند که انسان از خاک، سنگ یا درخت زبان گنجشک برآمده‌اند. در اعصار متأخر افلاطون مدعی بود، نخستین انسان توپ مدوری بود با هشت اندام. اما زئوس آن را نصف کرد تا نخستین زن و مرد را شکل بخشد» (همان: ۹۱).

از اسطوره‌ها و اندیشه‌های ادیان کهن که بگذریم، به قرآن، مهم‌ترین و استوارترین منبعی که به طور مبسوط به مسأله آفرینش جهان و انسان پرداخته است، می‌رسیم. در این کتاب آسمانی بخش اعظمی از سوره بقره به آفرینش انسان اختصاص دارد. همچنین در سوره اعراف نیز در آیات بسیاری آفرینش انسان به طور جامع و گسترده مطرح شده است. خداوند در سوره‌های دیگری چون انعام، مؤمنون، تین، ناس و سوره انسان نیز به شیوه‌های گوناگون به آفرینش انسان و مقام او اشاره نموده است. این آیات مبنای تفکر متون دینی و عرفانی را بنا نهاده‌اند. به گونه‌ای که نویسندگان تفاسیر بزرگ و متون کهن دینی، تاریخ‌نویسان، ادیبان و شعرای پیش از نجم دایه این آیات را خاستگاه آرای خود قرار داده‌اند.

نجم دایه علاوه بر آفرینش انسان، به ضرورت وجود انسان کامل و همچنین وجود پیامبر اکرم (ص) به عنوان خاتم پیامبران، اساس هستی انسان و نمونه متعالی انسان کامل اشاره می‌کند. در این جستار در زمینه آفرینش انسان، ترتیب موضوعاتی که نجم دایه بدان پرداخته است و اولین متون تأثیرگذار بر آرای او مورد مطالعه قرار گرفته؛ و اندیشه‌های مشترک آنان بررسی شده است.

### اشتراک مرصاد العباد با متون پیشین در بیان فطرت ارواح و مراتب معرفت

نخستین مطلبی که نجم دایه در مرصاد العباد در موضوع آفرینش انسان مطرح می‌کند، فطرت ارواح و مراتب معرفت است. نص صریح قرآن کریم، انسان را هدف غایی همه آفریده‌های خداوند به شمار می‌آورد. نویسنده مرصاد العباد نیز با اقتباس از آیه: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین، آیه ۴ و ۵). مبدأ همه مخلوقات و موجودات را روح انسانی می‌داند؛ و در پی آن مبدأ ارواح انسانی را روح پاک محمدی به شمار می‌آورد. و با استناد به حدیث: «أول ما خلق الله تعالى رُوحی» می‌گوید: «چون خواجه علیه الصلوة والسلام زیده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کاینات بود که: «لولاک لما خَلَقْتُ الافلاک» مبدأ موجودات هم او آمد» (رازی، ۱۳۹۱: ۳۷).

یکی از متونی که جزء نخستین منابع تأثیرگذار بر مرصاد العباد شمرده می‌شود، کتاب ترجمه تفسیر طبری، نوشته محمد بن جریر طبری است، که از متون کهن و معتبر دینی در تفسیر قرآن کریم است و در زمان سلطنت منصور بن نوح بن اسماعیل سامانی در نیمه دوم قرن چهارم هجری، به وسیله علما و فقهای ماوراء النهر از عربی به فارسی ترجمه شده است. مطالب مرصاد العباد در بخش آفرینش آدم نشان‌دهنده شباهت‌های این کتاب با تفسیر طبری است. ملک الشعرا بهار در سبک‌شناسی می‌گوید: «این کار یعنی ترجمه تفسیر محمد بن جریر با ترجمه تاریخ ظاهراً در یک زمان ابتدا شده و باید در حدود ۳۵۲ یا سالی پیش و پس باشد. این ترجمه در ۱۴ مجلد گرد آمده و سپس آن را به هفت مجلد کرده‌اند. هر مجلدی سببی از قرآن است» (بهار، ۱۳۹۱: ۵۱).

این اعتقاد که هدف از آفرینش انسان خلقت پیامبر اسلام و روح محمدی است، از اندیشه‌های راسخ دینی و عرفانی است. در آغاز این فصل از کتاب مرصاد العباد و همین طور در ترجمه تفسیر طبری به ارزش و جایگاه پیامبر اکرم (ص) به عنوان انسان کامل اشاره شده است. چنان که طبری در تفسیر سوره حمد می‌گوید: «پس الحمد لله شکر کردن است خدای را عزوجل بر آفریدن تو و تن درستی دادن تو را و از امت محمد کردن که او خاتم الانبیا است و خدای عزوجل این جهان و آن جهان از بهر او آفرید» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۲). از آنجا که هدف غایی آفرینش، خلقت انسانی کامل است که تجلی ذات و صفات خداوند باشد،

خلقت پیامبر اکرم (ص) به عنوان انسان کامل و خاتم پیامبران و هدف نهایی آفرینش در بیشتر کتاب‌های تفسیر قرآن و کتب دینی و عرفانی و ادبی مطرح شده است.

جامی در کتاب نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص از زبان ابن عربی می‌گوید: «حق سبحانه و تعالی در آیینۀ دل انسان کامل - که خلیفۀ اوست - تجلی می‌کند و عکس انوار تجلیات از آیینۀ دل او بر عالم فیض می‌گردد و به وصول آن فیض باقی می‌ماند» (جامی، ۱۳۸۱: ۸۸). سپس در فصل حکمة فردیه محمدیه می‌گوید: «همۀ اسماء حق در تحت حیطة اسم «الله» است که جامع جمیع اسماء است و به همه محیط است و او نیز اقتضاء مظهري کلی کرد، که آن مظهر از راه جامعیت مناسبتی با اسم جامع باشد، تا خلیفۀ الله باشد در رسانیدن فیض و کمالات از اسم «الله» به ماسواه و آن مظهر جامع، روح محمدی بود صلوات علیه که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ رُوحِي» (همان: ۲۷۵).

نجم دایه در ادامه بیان نظریۀ جامعیت روح محمدی می‌گوید: «بدان که قند صافی روح پاک محمدی است. چنانکه آدم علیه السلام ابوالبشر آمد، خواجه علیه الصلوة والسلام ابوالارواح آمد «نحن الآخرون السابقون» اشارت بدین معنی است که اگرچه صورت ما به آخر تبع صورت بود، روح ما در اول مقدم ارواح بود» (رازی، ۱۳۹۱: ۳۹-۴۰).

کتاب دیگری که اشتراکاتی در زمینه جامعیت روح محمدی با مرصاد العباد دارد، خمسه نظامی گنجوی است. نظامی شاعر قرن ششم، استاد منظومه‌سرایی و داستان‌پردازی است که همچون منظومه‌سرایان دیگر، او نیز خمسه خود را با ستایش خداوند و پیامبر اکرم (ص) آغاز کرده است؛ و در آغاز هر کدام از منظومه‌هایش ابیاتی را در چگونگی آفرینش آدم، جایگاه والای پیامبر به عنوان مقصود و غایت آفرینش سروده است. این شاعر در نخستین منظومۀ خود، مخزن الاسرار، که اتفاقاً محتوایی عرفانی نیز دارد، با بیان شاعرانۀ زیبایی می‌گوید:

«تخته اول که الف نقش بست بر در محبوبۀ احمد نشست

حلقه حار را کالف اقلیم داد طوق ز دال و کمر از میم داد

لاجرم او یافت از آن میم و دال دایرۀ دولت و خط کمال

«كنت نبياً» که علم پیش برد ختم نبوت به محمد سپرد»

(نظامی، ۱۳۹۰: ص ۷)

پیامبر اکرم (ص) در حدیث نبوی: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۶۸۱)، فرموده‌اند: «زمانی که آدم میان روح و جسم بود من پیامبر بودم». نظامی با استناد به این حدیث به علت غایی بودن پیامبر اکرم (ص) اشاره کرده است. تعبیر برگرفته از نام پیامبر چون «میم و دال»، «دایرۀ دولت» و «خط کمال» در اشعار شاعران دیگر نیز چون مولوی و شیخ محمود شبستری به شکل دیگر به کار رفته است؛ و نشان‌دهنده این است که آفرینش در نهایت کمال خود به وجود پیامبر رسیده است:

«نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست»

(مولوی، ۱۳۸۳: ص ۵۳/ب ۱۱۰۹)

«احد در میم احمد گشته ظاهر درین دور اول آمد عین آخر»

(لاهیجی، ۱۳۸۸: ۱۹/۲۱)

نظامی در منظومۀ عاشقانۀ خسرو و شیرین نیز به این مطلب اشاره کرده است:

«محمد کافرینش هست خاکش      هزاران آفرین بر جان پاکش

چراغ افروز چشم اهل بینش      طراز کارگاه آفرینش»

(نظامی، ۱۳۹۰: ۱۰۵)

در لیلی و مجنون می‌گوید:

«ای شاه سوار ملک هستی      سلطان خرد به چیره دستی

ای خاتم پیامبران مرسل      حل‌وای پسین و ملح اول

نو باوه باغ اولین صلب      لشکر کش عهد آخرین طلب

ای صدرنشین هر دو عالم      محراب زمین و آسمان هم

اکسیر تو داده خاک را لون      وز بهر تو آفریده شد کون

سرخیل تویی و جمله خیلند      مقصود تویی همه طفیلند»

(همان: ۳۵۶)

نظامی هفت پیکر و اسکندرنامه را نیز به ستایش پیامبر اکرم (ص) به عنوان فرستاده خاص پروردگار آراسته است:

نقطه خط اولین پرگار      خاتم آخر آفرینش کار

نو بر باغ هفت چرخ کهن      درة التاج عقل و تاج سخن

کیست جز خواجه مؤید رای      احمد مرسل آن رسول خدای

همه هستی طفیل و او مقصود      او محمد رسالتش محمود

ز اولین گل که آدمش بفشرد      صافی او بود و دیگران همه درد

(نظامی، ۱۳۹۰: ۵۳۹-۵۴۰)

اسکندرنامه:

«فرستاده خاص پروردگار      رساننده حجت استوار

گرانمایه تر تاج آزادگان      گرامی تر آدمی زادگان

محمد کازل تا ابد هرچه هست      به آرایش نام او نقش بست»

(همان: ۷۴۸)

در همه این اشعار شاهد بودیم که چیزی فراتر از ستایش حضرت محمد (ص) به کسوت پیامبری مطرح شده است؛ و آن برتری وجود پیامبر بر تمام آدمیان و عالمیان به عنوان مقصود نهایی آفرینش و مجلای وجود خداوند است. از دیگر آثار عرفانی پیش از مرصاد العباد می‌توانیم از شاهکار عطار نیشابوری، منطق الطیر، و اشاره شاعر آن به خلقت پیامبر اکرم (ص) نام ببریم:

«خواجه دنیا و دین گنج وفا      صدر و بدر هر دو عالم مصطفی

خواجه‌ای کز هر چه گویم بیش بود      در همه چیز از همه در پیش بود

خویشتن را خواجه عرصات گفت      «انما انا رحمة مهدات» گفت

نور او مقصود مخلوقات بود      اصل معدومات و موجودات بود

حق چو دید آن نور مطلق در حضور      آفرید از نور او صد بحر نور

بهر خویش آن پاک جان را آفرید      بهر او خلق جهان را آفرید

آفرینش را جز او مقصود نیست      پاک‌دامن‌تر از او موجود نیست»

(عطار، ۱۳۸۴: ابیات ۲۸۲-۲۷۵)

تمام این شواهد دست مایه اندیشه نجم دایه در بیان فطرت ارواح بوده است. و نه تنها به جز شیوه بیان تفاوتی بین تفکرات او با متون پیش نیست، بلکه این نوشتار به وجوه تشابه بسیاری بین آرای کتب مورد نظر رسیده است.

### مقایسه مرصاد العباد با متون پیشین در بیان آغاز خلقت انسان و پذیرش بار امانت

پس از بیان علت غایی آفرینش که همان خلقت حضرت محمد (ص) به عنوان انسان کامل است، نجم دایه به شرح آغاز خلقت انسان می‌پردازد و با استناد به آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/ ۷۲) می‌گوید: «مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد. و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود» (رازی، ۱۳۹۱: ۴۱). چهار موضوع در عبارات بالا مطرح شده است: ۱- عالم روحانی و جسمانی ۲- بندگی و علم و معرفت ۳- بار امانت ۴- ولایت دورنگ.

انسان موجودی است که از دو بعد جسمانی و روحانی آفریده شده است. این دو بعد در کنار یکدیگر خویشکاری انسان را در جهان هستی تعیین می‌کنند و هر دو با هم سیر تکامل را طی می‌کنند. این عامل وجه تمایز انسان با دیگر موجودات است و سبب شده است امانت الهی تنها به او تعلق گیرد.»

نجم دایه در ادامه، دلایل واگذاری بار امانت را به انسان بیان می‌کند؛ و ابتدا به شرح ظلومی و جهولی انسان می‌پردازد؛ سپس وجه تمایز انسان را با دیگر موجودات بیان می‌کند. «ظلومی و جهولی از لوازم حال انسان آمد، زیرا که بار امانت جز به قوت ظلومی و جهولی نتوان کشید. اگرچه جز به نور و صفای روحانی باز نتوان دید؛ ملائکه به نور و صفای روحانی بدیدند اما قوت صفات جسمانی نداشتند، برنتوانستند گرفت. حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند اما نور و صفای روحانی نداشتند،

شرف بار امانت ندیدند، قبول نکردند، چون انسان مجموعه دو عالم روحانی و جسمانی بود او را به کرامت حمل امانت مکرم گردانیدند سر «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» آن بود» (رازی، ۱۳۹۱: ۴۲-۴۱).

نجم دایه در بیان ماهیت روح یکی از دلایل شرافت انسان را بر دیگر موجودات، آراسته شدن روح انسان به نور محبت می‌داند. زیرا خداوند به استناد آیه: «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/ ۲۹). با روح خود به انسان هستی بخشیده است. ابوالقاسم قشیری در کتاب رساله قشیریه می‌گوید: «ارواح مختلف‌اند اندرو و اهل تحقیق از اهل سنت [گروهی گویند حیوة است و بس] و گروهی گویند اعیانیست نهاده در این قالب‌ها لطیف به عاریت، خداوند سبحانه و تعالی تقدیر چنان کرده است که تا روح بود اندر تن زنده بود به حیوة» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۳۵-۱۳۴).

سیر آفرینش انسان و مراتب وجودی او - که از نظم و انسجامی ویژه تبعیت می‌کند - سبب خلقت روح می‌شود؛ و این روح پدیده‌ای است ربانی و لطیفه‌ای است آسمانی که به استناد آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء/ ۸۵). مخلوق خداوند است. این خلقت، خاص موجودی به نام انسان است که به واسطه دارا بودن دو بعد جسم و روح بر دیگر موجودات تفوق یافته است.

در مصباح الهدایة می‌خوانیم: «جمع مخلوقات نتیجه نفس و روح آمد. و نفس نتیجه روح، و روح نتیجه امر. چه حق تعالی روح را به خودی خود آفرید بی‌هیچ سببی، که مر اشارت بدان است. و جمله مخلوقات را به واسطه روح، که خلق عبارت از آن است» (کاشانی، ۱۳۷۶: ۹۵).

کشف الاسرار از متون تفسیری کهن در نیمه اول قرن ششم است که نویسنده آن، رشیدالدین ابوالفضل میبدی، آیات قرآنی را با نثری مسجع که با چاشنی ذوق عارفانه و شاعرانه‌ای آمیخته، تفسیر کرده است. «این کتاب شرحی است بر تفسیری که خواجه عبدالله انصاری بر قرآن کرده است» (شمیسا، ۱۳۹۲: ۸۳).

کشف الاسرار از جمله متون تأثیرگذار بر مرصاد العباد است. نویسندگان هر دو کتاب در شرح داستان آفرینش از حیطة آیات قرآن و احادیث پیامبر اکرم (ص) فراتر نرفته‌اند و در ذکر مراتب آفرینش تک تک آیات و احادیث موجود در این زمینه را محک دیدگاه خود قرار داده‌اند. از نکات مشترک بین کشف الاسرار و مرصاد العباد بحث امانت الهی و منظر آرای هر دو، آیه هفتاد و دوم سوره احزاب است؛ که در سطور قبل به آن اشاره شد. میبدی در شرح این آیه و تأویل آن می‌گوید: «آدم صفی آن سالک اول، آن چشمه لطف ازل، آن صندوق اعجوبه‌های قدرت، آن حقه لطف حقیقت، آن نهال بوستان کرامت، روزگاری او را در میان مکه و طائف در مهد عهد معارف بداشتند. آن شوربخت شور چشم ابلیس به وی برگذشت به دست حسد نهاد او را بجنابید، اجوف یافت، گفت: «هذا خلق لا یتمالک» این آفریده‌ای است ناخوشتن‌دار. میان تهی است و از میان تهی چیزی نیاید. اقبال ازلی در حق آدم او را جواب داد که باش تا روزی چند که باز راز او در پریدن آید» (میبدی، ۱۳۶۴: ۱۳۷-۱۳۶).

نجم دایه با بیانی مشترک با کشف الاسرار می‌گوید: «ابلیس چون خایب و خاسر از درون قالب آدم بیرون آمد با ملایکه گفت: هیچ باکی نیست این شخص مجوف است. او را به غذا حاجت بود و صاحب شهوت باشد. چون دیگر حیوانات، زود بر او مالک توان شد» (رازی، ۱۳۹۱: ۷۸). نقطه اشتراک هر دو متن نگرشی است که ابلیس از سرحد به خلقت آدم داشت و در وجود او جز عیب هیچ نمی‌دید. در حالی که ابلیس از ارزش‌هایی که خداوند در وجود آدم به ودیعت نهاده بود غافل بود و این غفلت از سر غروری بود که در وجود ابلیس به سبب سال‌ها عبادت و به سبب اینکه خود را از آتش می‌دانست، وجود داشت.

بن مایه تفکر هر دو نویسنده را می‌توانیم در تفسیر سوره بقره در کتاب ترجمه تفسیر طبری بیابیم. طبری می‌نویسد: «ابلیس با آن فرشتگان بیامد و آدم را دیدند آنجا انداخته میان مشرق و مغرب، و او را بجنابیدند، و بانگی از او بیامد از بهر آن که چندین سال بود تا آنجا اوکنده بود، و آن صلصال بود. پس ابلیس به دهان وی فرو شد و در شکمش بگردید و به زیر وی بیرون آمد. پس فریشتگان را گفت: که من نگاه کردم بدین خلق، اندرو هیچ چیز نیست، از بهر آن که میان او تهی است و کسی که میان او تهی باشد او را نیرو نباشد، و از خدای عزوجل این جهان او را دهد من او را طاعت ندارم، و او را از این جهان برانم» (طبری، ۱۳۵۶: ۴۶).

کتاب قصص الانبیاء از متون دینی قرن چهارم و پنجم است که نویسنده آن، ابواسحاق نیشابوری، در این کتاب به شیوه پرسش و پاسخ و با اقتباس از آیات قرآن داستان آفرینش را شرح می‌دهد. آرای او نیز شباهت بسیار با منابع مورد نظر در این

جستار دارد. نیشابوری در تفسیر آیه دوازدهم سوره اعراف چنین می‌گوید: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف/۱۲).

«گفته‌اند چون آدم میان مکه و طایف بود و هنوز جان در او نیامده بود، ابلیس با فریشتگان به نظاره آمد و عجب داشتند، ابلیس دست در شکم آدم نهاد، میانش تهی یافت. با فریشتگان گفت: این را زود شاید فریفت که میان تهی است. پس فریشتگان را گفت: اگر حق تعالی شما را به اطاعت او فرماید چه کنید؟ گفتند: فرمان بریم. ابلیس با خود گفت من باری فرمان نبرم» (نیشابوری، ۱۳۸۹: ۱۶).

بر اساس متن هر چهار نویسنده میان تهی بودن آدم در آغاز خلقت بزرگ‌ترین نقطه ضعف اوست و دستاویز ابلیس برای نافرمانی امر خداوند. که این نقص با دمیدن روح در کالبد انسان و با نیروی معجزه‌گر محبت که از سوی خداوند در وجود آدم جریان می‌یابد بهانه‌ای برای نافرمانی ابلیس باقی نمی‌گذارد. ابواسحاق نیشابوری عنصر فضل و دانش را نیز عامل برتری انسان بر دیگر موجودات می‌داند. بنا به گفته او انسان از سوی خداوند دانا به اسماء موجودات است.

### تعبیر مرصاد العباد و متون تأثیرگذار بر آن از محبت

آفرینش انسان از خاک، میان تهی بودن کالبد او، اسفل سافلین بودن مرتبه جسمانی آدم و سرّ ظلومی و جهولی او به عاملی نیرومند برای رسیدن به تکامل وابسته است؛ و آن آراسته شدن به نور عشق و محبت خداوند است. قالب خاکی آدم هنگامی به کمال می‌رسد که نور محبت خداوند بر آن بتابد. خداوند در حدیث قدسی: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» با تعبیر «أَحْبَبْتُ» آشکارا بیان می‌کند که جان مایه آفرینش، عشق و محبت است. این رابطه تنها میان خداوند و انسان برقرار شده است و ویژگی آراسته شدن به خلعت عشق خاص انسان است که دارای هر دو بعد جسمانی و روحانی است. در ادامه مباحث گذشته، نجم دایه به صورت گسترده به مقوله محبت پرداخته است. او می‌گوید: «در روح صفت محبت اندک بود که به مثبت سیاهی است در نبات و خواستند که محبت در وی به کمال رسد. یکی از اسرار تعلق روح به قالب این است؛ چون ملائکه این تعلق با قالب جسمانی ظلمانی نداشتند، تخم محبت ایشان هرگز به کمال تربیت نیافت؛ که مثمر «يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ» (گردد» (رازی، ۱۳۹۱: ۴۳-۴۲).

«فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی      بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز»

(حافظ، ۱۳۸۲: ص ۳۷۳/غ ۲۶۶)

نجم دایه به گفته خواجه عبدالله انصاری در این بخش استناد کرده است: «خواجه عبدالله چنین می‌گوید: محبت در بکوفت، محنت جواب داد. ای من غلام آنکه از آن خود فرآب داد. مسکین این آدم که از ظلومی و جهولی، باری که اهل دو جهان از او بگریختند او در آن آویخت و محنت جاودانی اختیار کرد و شادی هر دو جهانی درباخت. این ضعیف گوید:

عشق است که لذت جوانی ببرد      عشق است که عیش جاودانی ببرد

عشق ارچه که آب زندگانی دل است      لیکن ز دل آب زندگانی ببرد»

(رازی، ۱۳۹۱: ۴۵)

نجم‌الدین رازی نیز ابیاتی در این زمینه سروده است:

«ما شیر و می عشق تو با هم خوردیم      با عشق تو در طفولیت خو کردیم

نی نی غلطم چه جای این است که ما      با عشق تو در ازل به هم پروردیم



(همان: ۴۴)

سپس این مبحث را با اشاره به بخش کلیدی آیه پنجاه و چهارم سوره مائده: «يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ» که در اکثر متون عرفانی در بیان عشق و محبت از آن استفاده شده است، ادامه می‌دهد. خداوند در سوره مائده می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ ای گروهی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دین خود مرتد شود به زودی خدا قومی که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکننده و فروتن و به کافران سرافراز مقتدرند، به نصرت اسلام برمی‌انگیزد» (مائده/ ۵۴).

تعبیر عارفانه رشیدالدین میبیدی نیز از محبت به عنوان مهم‌ترین دلیل آفریش و سرّ خلقت انسان چنین است: «آسمان و زمین و روز و شب آفرید تا صفت قدرت خود به خلق نماید. بدانند که او قادر بر کمال است. آدم و آدمیان را بیافرید تا ایشان را قرینه اسرار قدم گرداند. ذات و صفات منزّه داشتیم؛ عارف می‌بایست، جلال و جمال بی‌نهایت داشتیم، محب می‌بایست. مخلوقات دیگر با محبت کاری نداشتند از آنکه هرگز در خود همت بلندندیدند، آن یکی تویی که همت بلند داری. آن کنوز رموز که در نهاد آدمیان تعبیه است در ایشان ننهاد، آن زیر زبری آدمیان، آن تحیر و دهشت ایشان، آن قبض و بسط ایشان، حزن و سرور ایشان، جمع و تفرقت ایشان، این همه با ایشان از آن است که شمه‌ای از گل محبت به مشام رسیده» (میبیدی، ۱۳۶۴: ۱۴۷-۱۴۸).

میبیدی تمام سرمایه یک سالک را برای رسیدن به عرفان و خدانشناسی، در عشق و محبت خلاصه می‌کند. آنچه عارف در لحظات سلوک و خلوت و ریاضت تجربه می‌کند از محبت سرچشمه می‌گیرد. دست مایه خلق منظومه‌های عاشقانه و توصیف لحظات وصل و هجران نیز، چاشنی عشق است. نظامی گنجوی که در سرودن منظومه‌های عاشقانه ید طولایی دارد، در خسرو و شیرین، بخشی را به ارزش و اعتبار عشق اختصاص داده است. چنانچه این بخش تنها پیش درآمدی بر آغاز داستان عاشقانه خسرو و شیرین باشد، باز هم با اطمینان می‌توان گفت: که نظامی نگاهی به نقش تأثیرگذار عشق در آفرینش جهان و انسان دارد:

«مرا کز عشق به ناید شعاری	مبادا تازیم جز عشق کاری
فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد
جهان عشق است و دیگر زرق سازی	همه بازیست الا عشق‌بازی
اگر بی‌عشق بودی جان عالم	که بودی زنده در دوران عالم
ز سوز عشق بهتر در جهان چیست	که بی‌او گل نخندید ابر نگرست»

(نظامی، ۱۳۶۳: ۳۸)

در مخزن الاسرار نیز چنین می‌گوید:

«اول کاین عشق پرستی نبود	در عدم آوازه هستی نبود
مقبلی از کنج عدم ساز کرد	سوی وجود آمد و در باز کرد»

(همان: ۳۶)

این شاعر در بیت اول واژه کلیدی «عشق» را آورده است. او نیز همچون میبیدی و نجم دایه عشق را چاشنی آفرینش انسان می‌داند؛ زیرا دنیای فرشتگان دنیای خاموش عبادت است. دیگر موجودات نیز فاقد این موهبت هستند. تنها دل انسان است که گنجینه این گوهر یکدانه و شایسته حمل بار امانت است. در نهایت نجم‌الدین رازی این فصل را با بیان ارزش محبت، این گونه به پایان می‌رساند: «جملگی ملأً اعلیٰ کروی و روحانی دم محبت نیارستند زد، زیرا که بار محبت نتوانستند کشید، چه محبت و محنت از یک خانه‌اند و محبت و شادی از هم بیگانه» (رازی، ۱۳۹۱: ۴۵).

### تشابه مرصاد العباد با چند متن پیش از خود در بدایت قالب انسان

فصل دوم و سوم از باب دوم کتاب مرصاد العباد را شرح ملکوتیات و مدارج آن و ظهور عوالم مختلف از ملک و ملکوت در برمی‌گیرد؛ که برای خودداری از اطالۀ کلام و به دلیل اینکه موضوع پژوهش مورد نظر آفرینش انسان است، این نوشتار از دو فصل دوم و سوم می‌گذرد؛ و به فصل چهارم از این باب که بیان آغاز خلقت قالب انسان را شامل می‌شود، می‌پردازد. نجم دایه در این بخش بیشترین بهره‌گیری را از متون پیشین داشته است. مبحث خلقت قالب انسان از مباحثی است که چند متن مورد نظر به طور جامع و گسترده حق مطلب را درباره آن ادا کرده‌اند.

نجم رازی با استناد به حدیث قدسی: «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً» معتقد است که: «قالب انسان را از چهار عنصر آب و باد و آتش و خاک آفریده‌اند و برای ساخت قالب انسان این عناصر را از اصل وجود خود به درکات دیگری پایین آورده‌اند» (رازی، ۱۳۹۱: ۶۴).

در آغاز این بخش نجم رازی به سیر تکامل آفرینش از مرتبه جماد به نبات، حیوان و انسان اشاره می‌کند. به تعبیر او مرتبه‌ای فروتر از مرتبه انسان نیست که در قرآن از آن با عنوان «اسفل سافلین» یاد شده است. «اسفل سافلین» خواندن مرتبه انسان، پارادوکسی در ذهن ایجاد می‌کند که چگونه از یک سو انسان اشرف مخلوقات نامیده شده و از دیگر سو او را در مرتبه «اسفل سافلین» قرار داده‌اند. به نظر نجم رازی این مرتبه شامل قالب جسمانی انسانی می‌شود؛ و آراسته شدن جسم به روح انسان را به مرتبه اعلیٰ علیین می‌رساند (همان: ۶۶).

خلقت قالب انسان از گل به جز قرآن کریم که کامل بدان پرداخته، مورد اتفاق نویسندگان همه متون تفسیری و عرفانی پیش و پس از مرصاد العباد است.

خداوند در آیه دوم سوره انعام می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ. اوست خدایی که شما را از خاک بیافرید. پس فرمان اجل و مرگ را بر همه کس مسلط کرد و اجلی که معین و معلوم است به نزد اوست. پس باز شک در آیات او خواهید کرد» (انعام/ ۲).

نجم رازی می‌نویسد: «حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید از دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ، وسایط گوناگون در هر مقام بر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» خانه آب و گل آدم من می‌سازم. پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل علیه السلام برفت. خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: ای جبرئیل چه می‌کنی؟ گفت: تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند. سوگند برداد به عزت ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم. جبرئیل چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت. گفت: خداوندا تو داناتری خاک تن در نمی‌دهد» (رازی، ۱۳۹۱: ۶۹). این داستان ادامه می‌یابد تا آنجا که چهارمین فرشته مقرب، عزرائیل، با قهر یک قبضه خاک از زمین برمی‌گیرد. در اینجا نجم دایه اشاره می‌کند که: ناز کردن خاک در مقابل فرشتگان، دلیل شرافت انسان است» (همان).

برای مقایسه این بخش از کتاب مرصاد العباد، یکی از کهن‌ترین متون دینی، ترجمۀ تفسیر طبری، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ترجمۀ تفسیر طبری معروف به تفسیر کبیر که در مبحث پیشین بدان پرداخته شد، آمده است: «چون خدای عزوجل خواست که آدم را بیافریند، جبریل را بفرستاد و گفت که: برو بدین جهان که امروز مکه است و از آن جا چهل گز گل از زمین بردار. جبریل بیامد و آنجا که امروز کعبه است، پر فرو برد به زمین و خواست گل بردارد. و زمین با جبریل به سخن آمد. گفت: یا جبریل همی چه کنی؟ گفت: همی گل بردارم از روی تو. تا خدای عزوجل خلقی بیافریند و این جهان بدو سپارد. زمین مر

جبریل را سوگند داد و گفت: بدان خدای که تو را فرستاد که تو از من گل برنداری، که خدای عزوجلّ از آن خلیفتی آفریند که او بر پشت من گناه کند و خون ناحق ریزد. جبریل از بهر آن سوگند بازگشت و گفت: یارب تو خود بهتر دانی که من از بهر چه بازگشتم» (طبری، ۱۳۶۵: ۴۵-۴۴). داستان طبق روایت مرصاد العباد ادامه می‌یابد. نوبت به عزرائیل می‌رسد. «پس خدای عزوجلّ عزرائیل را بفرستاد و زمین همچنان سوگند بر وی نهاد. عزرائیل گفت: فرمان خدای را به سوگند تو بندهم. پر فرو برد و چهل گز گل از جمله روی زمین برداشت از همه لونی، سخت و سست و نرم و سیاه و سپیده از همه لونی» (همان). روایت هر دو کتاب با اندک تفاوت کاملاً یکسان است. تفاوت دو متن در این است که در متن مرصاد العباد دلیل امتناع خاک، طاقت نداشتن در برابر قرب حضرت حق بیان شده، حال آن که در تفسیر طبری به گناه کاری انسان در روی زمین اشاره شده است. البته تفاوت دیگر این است که نویسنده تفسیر طبری تنها به تفسیر آیات و شرح داستان پرداخته؛ اما نویسنده مرصاد العباد علاوه بر شرح داستان، تعبیر عارفانه و عاشقانه را با چاشنی ذوق ادبی و به شیوه‌ای اغراق آمیز بر متن خود افزوده و تا حدی کلام را به اطناب کشانده است. «در روایت می‌آید که از روی زمین به مقدار چهل ارش خاک برداشته بود. بیاورد آن خاک را میان مکه و طایف فروکرد. عشق حالی دو اسبه می‌آمد:

خاک آدم هنوز نابیخته بود / عشق آمده بود و در دل آویخته بود

این باده چو شیرخواره بودم خوردم / نی نی می و شیر با هم آمیخته بود

آری قاعده چنین رفته است، هر کس که عشق را منکرتر بود، چون عاشق شود در عاشقی غالی تر گردد. باش تا مسأله قلب کنند» (رازی، ۱۳۹۱: ۶۹-۷۰).

در مقدمه، به کتاب سوانح العشاق احمد غزالی به عنوان یکی از متون مورد توجه نجم دایه اشاره شد. «غزالی» در این کتاب در باب عشق می‌گوید:

«چون آب و گل مرا مصور کردند / جانم عرض و عشق تو جوهر کردند

[تقدیر] و قضا قلم چو مبرم کردند / عشق من و حسن تو برابر کردند»

(غزالی، ۱۳۵۹: ۲۰)

روایت نجم دایه از داستان خلقت آدم گاه آنچنان اغراق آمیز شده و در پرده اوهام و تصورات نویسنده فرو رفته است، که داستان را از صورت واقعی آن فراتر برده و این گمان را ایجاد کرده است که نویسنده از همه اسرار غیب آگاه بوده و خود شاهد عینی خلقت آدم بوده است. بر این اساس شیوه او کتابش را مورد انتقاد بعضی از منتقدان باریک اندیش قرار داده است. علی دشتی می‌گوید: «برای کسانی که اندیشه دارند و از حسیض بهایم و نادانان برتر رفته‌اند، جهان آفرینش سراسر غموض و ابهام است و جز حیرت دری بر روی آنان گشوده نیست. اما برای شیخ نجم‌الدین دایه همه قضایا روشن، تمام اسرار کائنات مکشوف است و جهان هستی هیچ گونه ابهامی ندارد» (دشتی، ۱۳۹۲: ۱۷۱). به این دلیل که هدف این جستار نقد صحت و سقم اندیشه‌های نجم دایه نیست، لذا این نوشتار از این مقوله می‌گذرد و به ادامه بررسی متون تأثیرگذار بر مرصاد العباد می‌پردازد.

تاریخنامه طبری کتاب دیگری است که نویسنده آن فصلی را به آفرینش انسان اختصاص داده است و مباحث آن به مرصاد العباد بسیار نزدیک است. ملک‌الشعراى بهار در معرفی این کتاب می‌گوید: «مترجم این کتاب (یعنی تاریخ طبری که اصل عربی آن موسوم است به تاریخ الرسل و الملوك لابی جعفر بن جریر الطبری متوفی در سنه ۲۶۰ هجری) ابو علی محمد بن محمد البلعمی دومین وزیر از خاندان بلعمیان از افاضل عصر، و به امر منصور بن نوح به ترجمه این تاریخ اقدام نمود» (بهار، ۱۳۹۱: ۸ و ۹). این کتاب نیز به نثر مرسل نوشته شده است. خود نویسنده در مقدمه کتاب می‌گوید: «بدان که این تاریخنامه

بزرگ است گردآورده‌ی ابی جعفر محمد بن جریر یزید الطبری که ملک خراسان ابو صالح بن نوح فرمان داد دستور خویشتن را ابو علی بن محمد بلعمی را که این تاریخ‌نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر» (همان: ۹). شمیسا نیز می‌گوید: «این اولین کتاب مفصل بازمانده‌ی زبان فارسی است. این کتاب در حقیقت ترجمه و اقتباس است. زیرا اولاً در موارد متعددی اصل کتاب را خلاصه کرده و ثانیاً در مواردی هم از منابع دیگر، مطلبی بدان افزوده است» (شمیسا، ۱۳۹۲: ۳۲).

برای مقایسه‌ی این متن با مرصاد العباد بخشی از متن کتاب مورد نظر در زمینه خلقت قالب انسان بررسی می‌شود: «پس چون خدای عزوجل خواست که آدم علیه السلام را بیافریند، جبریل را به زمین فرستاد و گفت: شو و از زمین یک قبضه گل بگیر و از هر گلی بگیر از تر و خشک و سیاه و سپید و سرخ و زرد و کبود و شور و شیرین و تلخ، تا این خلق را از گل بیافرینم. جبریل علیه السلام به زمین آمد. آنجا که امروز خانه‌ی کعبه است و خواست که از زمین گل بردارد. زمین در زیر دست او بلرزید و گفت: چه خواهی کرد؟ گفت: از تو یک قبضه بگیرم و به حضرت برم تا حق تعالی از او خلقی آفریند و بر روی تو نشاند. گفت: از من خلق آفریند ندانم که فرمان برند او را یا نه؟» (بلعمی، ۱۳۹۲: ۳۹).

پس از فرستادن دو فرشته‌ی دیگر نوبت به عزرائیل می‌رسد: «پس عزرائیل را بفرستاد، ملک الموت را چون زمین او را سوگند داد، گفت: به حق خدای که من فرمان او به سوگند تو باز ندارم و یک قبضه برگرفت از هر جایی و از هر لونی. و از بهر آن است که فرزندان آدم از هر گونه‌ای باشند، سپید و سیاه و سرخ و زرد و نیز خواهشان از هر گونه‌ای باشد. خوی نیک و خوی بد و خدای عزوجل آن همه اندر قرآن یاد کرده است» (همان). نویسنده با استناد به بخش‌هایی از پنج آیه قرآن کریم، صورت‌های گوناگون خلقت قالب انسان را توصیف می‌کند. آیات مورد نظر عبارتند از:

- ۱- «إِنَّا خَلَقْنَا هُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» (صافات/ ۱۱).
- ۲- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (حجر/ ۲۶).
- ۳- «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» (الرحمن/ ۱۴).
- ۴- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» (مؤمنون/ ۱۲).
- ۵- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ» (حج/ ۵).

تعبیر بلعمی از هر کدام از آیات ذکر شده در مورد خمیرمایه قالب جسمانی انسان چنین است:

۱. لَازِبٍ: گل سپید و سیاه باشد.
۲. حَمَإٍ مَسْنُونٍ: گلی که در زیر آب سیاه شده باشد.
۳. صَلْصَالٍ: گلی باشد سپید و پاک که آب از روی آن شده باشد و آفتاب بر او تافته بود و بطرقیده. چنان که پای بر او نهی بانگ از او آید چون زنگ و از بهر آن صلصال خوانند: لِأَنَّهُ يَتَصَلَّلُ كَالْحَدِيدِ.
۴. مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ: سلاله آن گل باشد که سپید و پاک بود، خشک و سیاه و سپید و سرخ و زرد و از هر گونه‌ای.

۵. إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ: چنان که گفت: إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ. پس آن خاک را تر کردند. تا طین لازب گشت. پس آن گل را همچنان دست بازداشت روزگار بسیار، تا سیاه گشت و حما مسنون شد. پس آفتاب بر آن بتافت تا خشک شد و صلصال گشت (بلعمی، ۱۳۹۲: ۳۹).

بلعمی سپس از حدیث نبوی اقتباس کرده و به خلقت آدم بر صورت خداوند اشاره می‌کند: «قال فخلق الله آدم على صورة آدم» و آن صورت آن است که امروز صورت فرزندان آدم است. و این صورت هرگز هیچ خلقی را نبوده است، نه فریشته و نه دیو و نه پری. هیچ صورتی بدین نیکویی نبوده است» (همان).

در ترجمه تفسیر طبری آمده است: «پس چون ابلیس سجده نکرد، گفت: چه بود تو را یا ابلیس که با فریشتگان سجده نکردی؟ ابلیس گفت: سجده نکنم کسی را که آفریده باشی از گل و صلصال و لوش. چنان که گفت عزوجل: يَا ابْلَيْسُ

مَا لَكَ إِلَّا تَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ؟ «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (طبری، ۱۳۵۶: ۴۸).

رشیدالدین میبیدی که تفسیرش نزدیک‌ترین منبع به مرصاد العباد از نظر شیوه بیان و اشتراک دیدگاه است در تفسیر سوره اعراف در بیان آفرینش قالب انسان می‌گوید: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» آدم را چهار نام است: آدم و خلیفت و بشر و انسان. آدم نام کردند او را که از ایدم زمین آفریده‌اند، و از هر بقعتی کشیده، چنان که گفت جل جلاله: «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» در خاک آدم هم شور بود و هم خوش، هم درشت بود و هم نرم. لاجرم طباع فرزندان مختلف آمد. در ایشان هم خوش خوی است و هم بدخوی، هم گشاده، هم گرفته، هم سخی، هم بخیل، هم سازگار هم بدساز، هم سیاه، هم سفید. جای دیگر گفت: «مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» فخار گلی خشک باشد که وی را آواز و پرخوان بود، یعنی که آدمی با شغب است. در سر آشوب و شور دارد، و در بند گفت و گوی باشد. جای دیگر گفت: «مِنْ طِينٍ لَا زِبِّ» از گلی دوسنده، به هر چیز درآویزد، و با هر کس درآمیزد» (میبیدی، ۱۳۹۴: ۷۸).

با مقایسه این چند متن درمی‌یابیم که در اصل داستان تفاوتی بین آنها وجود ندارد. تفاوت گفته‌های بلعمی با نجم دایه و طبری و میبیدی، استناد بیشتر بلعمی به آیات قرآن و شرح جزئیات گوناگونی صورت‌های خلقت قالب انسان است که نویسنده کامل به آن پرداخته و سپس اشاره می‌کند که خداوند انسان را بر صورت خویش خلق کرده است. اطناب کلام نجم دایه در شرح خلقت قالب انسان، کتاب او را با کتب پیشین متفاوت کرده است؛ که به نظر می‌رسد این شیوه برخاسته از اندیشه‌های شخصی خود نجم دایه است که ترجیح داده آفرینش انسان را شاخ و برگ دهد و از آن داستانی پرماجرا بسازد. او در ادامه می‌گوید: «پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل دل کرد. جمله ملأ اعلی کروی و روحانی در آن حالت متعجب‌وار می‌نگریستند، که حضرت جلّت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شبانروز تصرف می‌کرد و چون کوزه‌گر که از گل کوزه خواهد ساخت آن را به هر گونه می‌مالد و بر آن چیزها می‌اندازد. گل آدم را در تخمیر انداخته که «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ» و در هر ذره از آن گل دلی تعبیه می‌کرد. و آن را به نظر عنایت پرورش می‌داد و حکمت با ملائکه می‌گفت: شما در گل منگرید در دل نگرید» (رازی، ۱۳۹۱: ۷۳).

نجم دایه به شرح مبسوطی از داستان خلقت دل به عنوان خاستگاه عشق و گنجینه اسرار الهی می‌پردازد و سپس به اعتراض دیگر موجودات به آفرینش آدم اشاره می‌کند: «هرچند ملائکه در آدم تفرس می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است. تا ابلیس پر تلبیس به یکبارگی گرد او طواف می‌کرد و بدان یک چشم اعرانه بدو در می‌نگریست. دهان آدم گشاده دید. گفت باشید که این مشکل را گره‌گشایی یافتیم، تا من بدین سوراخ فروروم ببینم چه جایی است. چون فرورفت و گرد نهاد آدم برآمد، نهاد آدم عالمی کوچک یافت از هرچه در عالم بزرگ دیده بود در آنجا نموداری دید» (همان: ۷۵).

شیوه روایت نجم‌الدین رازی در این بخش به بیان نویسنده تاریخ طبری شبیه است. او می‌گوید: «پس ابلیس به دیدن وی آمد و بانگ بر وی زد. خشک شده بود و صلصال گشته. و از وی بانگی آمد. ابلیس را عجب آمد از آن صورت وی. چون بنگرید میان وی را تهی دید. به ذهن وی فرو شد و به شکم او اندر بگشت بسیار. پس به سوی بینی بیرون آمد و نیز به سرش اندر شد و به مغزش اندر بگشت و بیرون آمد» (طبری، ۱۳۵۶: ۳۹).

### بیان جانیشینی انسان بر روی زمین در مرصاد العباد و مقایسه آن با چند متن کهن

پس از اعتراض فرشتگان به خلقت انسان و حیرت ابلیس از هدف آفرینش آدم - که نجم دایه داستانی مفصل از آن پرداخته است - در کتاب مرصاد العباد مسأله جانیشینی آدم بر روی زمین با استشهاد به آیه: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ ۳۰) مطرح شده است. «ملائکه گفتند چندین گاه است تا درین مشتی خاک به خداوندی خویش دستکاری می‌کنی و عالمی دیگر از این مشتی خاک بیافریدی، و در آن قراین بسیار دفین کردی، و ما را بر هیچ اطلاعی ندادی، خطاب عزت در رسید که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» من در زمین حضرت خداوندی را نایبی می‌آفرینم، اما هنوز تمام نکرده‌ام. چون این را تمام راست کنم و او را بر تخت خلافت نشانم جمله او را سجود کنید. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (رازی، ۱۳۹۱: ۷۹-۷۸).

دومین اشکالی که طبق گفته نجم دایه فرشتگان با آن مواجه شدند، سجده کردن بر آدم به فرمان خداوند بود که بر آنان گران می‌آمد و قابل توجیه نبود. نویسنده می‌گوید: «با هم گفتند اشکال زیادت نبود، ما را سجده او می‌فرماید و او را خلیفه خود می‌خواند. بیامدند و گرد قالب آدم می‌گشتند. گفتند ما اینجا جز آب و گل نمی‌بینیم، ازو جمال خلافت مشاهده نمی‌افتد و در وی استحقاق سجودی نمی‌توان دید. از غیب به جان ایشان اشارت می‌رسید:

معشوقه به چشم دیگران نتوان دید جانان مرا به چشم من باید دید»

(همان: ۷۹)

نجم رازی در این بخش به چند آیه از آیات قرآن که بیانگر اعتراض فرشتگان به سجده در برابر آدم است، استناد کرده است. یکی از این آیات، آیه بیست و دوم سوره انبیاء است: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء/ ۲۲).

نویسنده از زبان فرشتگان که خلقت قالب انسان را از عناصر چهارگانه می‌دانند و بر اساس این اندیشه که این عناصر با هم در تضاد هستند می‌گوید: «دیگر باره نظر کردند، خاک را به طبع خشک یافتند و باد را تر یافتند، و آب را سرد یافتند و آتش را گرم و همه را ضد یکدیگر دیدند. گفتند هر کجا دو ضد جمع شود از ایشان جز فساد نیاید» (رازی، ۱۳۹۱: ۸۱-۸۰). آیه دیگری که بیانگر اعتراض فرشتگان و مورد استناد مرصاد العباد است، آیه سی‌ام سوره بقره است که می‌فرماید: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ».

نجم دایه بر اساس تفکر خود به شرح و تفسیر این آیه می‌پردازد و با آوردن شواهد شعری که سروده خود اوست، خداوند را نخستین کسی می‌داند که مورد ملامت قرار گرفته، زیرا بر اساس آیه مورد نظر، اوست که با آفرینش آدم و به وسیله او بنای ایجاد فساد را در زمین گذاشته است و به تبع خداوند، دومین ملامتی، انسان است. او عشق را بهانه این ملامتی بودن می‌داند:

«عشق آن خوشتر که با ملامت باشد آن زهد بود که با سلامت باشد»

(رازی، ۱۳۹۱: ۸۸)

جانشینی انسان بر روی زمین موضوعی بحث برانگیز در متون تفسیر و دینی و عرفانی است. در نقد النصوص آمده است: «هر فردی از افراد انسان را نصیبی از این خلافت هست، که بدین نصیب به تدبیر آنچه بدو متعلق است قیام می‌نماید. حقیقت آدم به حسب مرتبه خلافت تربیت می‌کند همه عالم را و مدد می‌دهد مظاهر جمیع اسماء و صفات را» (جامی، ۱۳۸۱: ۱۰۴ و ۱۰۹).

مقام خلیفه الهی انسان، خویشکاری او برای اداره جهان هستی است. زیرا انسان با قدرت فکر و تعقل می‌تواند بر هستی خویش و جهان خلقت حاکم باشد. در ترجمه تفسیر طبری به اشتراکات بسیاری با مرصاد العباد در زمینه فرمان سجده فرشتگان به آدم و سر باز زدن ابلیس از این فرمان برمی‌خوریم. در تفسیر سوره بقره در این کتاب آمده است: «چون گفت خداوند تو، مر فریشتگان را: من خواهم آفریدن اندر زمین خلیفتی. گفتند: بیافرینی اندر آنجا آن کس که تباهی کند اندر آنجا، و بریزد خون‌ها. بر ما می‌تسبیح کنیم به شکر تو، و به پاکی می‌یاد کنیم تو را؟ گفت: من دائم آنچه نه دانید شما» (طبری، ۱۳۵۶: ۴۳). طبری در ترجمه آیه سی و چهارم سوره بقره گفته است: «چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنید آدم را، پس سجده کردند، مگر ابلیس که باز ایستاد و بزرگ منشی کرد و بود از کافران» (همان: ۴۶).

نجم‌الدین رازی با اقتباس از آیه: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (اعراف/ ۵۴) آدم را شایسته تشریف خلیفه الهی می‌داند و می‌گوید: «آدمی را این تشریف نه بس باشد که حضرت خداوندی آسمان و زمین و هرچه در وی است به شش شبانه روز آفرید و در آن تشریف «بیدی» ارزانی نداشت، با آن که عالم کبری بود. اینجا آدم را که عالم صغری بود می‌آفرید، حواله به چهل روز کرد. و تشریف خلعت «بیدی» ارزانی داشت، تا بی‌خبران بدانند که آدمی را با حضرت عزت اختصاصی است که هیچ موجودات را نیست» (رازی، ۱۳۹۱: ۸۲-۸۱). این تشریف تنها به جسم اختصاص نیافته؛ بلکه خداوند با دمیدن روح خود در قالب جسمانی انسان. روح او را نیز به مقام شرافت نشانده است. نجم دایه این فصل را با استشهاد به

بیان حکیم توس، فردوسی، در تایید جایگاه والای انسان به فصل پنجم این بخش «در بدو تعلق روح به قالب» پیوند می‌زند؛ و در فصل بعدی به شرح آفرینش روح انسان می‌پردازد:

«تو را از دو گیتی برآورده‌اند  
به چندین میانجی برآورده‌اند  
نخستین فطرت پسین شمار  
تویی خویشتن را به بازی مدار»

(رازی، ۱۳۹۱: ۸۲)

فردوسی پس از پرداختن به گفتار اندر آفرینش عالم، در بخش «گفتار اندر آفرینش مردم» با ایجازی درخور، نیم‌نگاهی به آفرینش انسان و ارزش جایگاه او دارد:

«چو زین بگذری مردم آمد پدید  
شد این بندها را سراسر کلید  
سرش راست بر شد چو سرو بلند  
به گفتار خوب و خرد کاربند  
پذیرنده‌هوش و رای و خرد  
مر او را دد و دام فرمان برد  
ز راه خرد بنگری اندکی  
که مردم به معنی چه باشد یکی  
مگر مردمی خیره خوانی همی  
جز این را نشانی ندانی همی

(فردوسی، ۱۳۶۸: ص ۷، ابیات ۶۰-۶۴)

در ابیاتی که نجم دایه از شاهنامه به عنوان شاهد ذکر کرده است، فردوسی هدف غایی آفرینش را خلقت انسان می‌داند و یادآور می‌شود که خلقت آدم عبث نیست. انسان کلید گشایش گره‌های هستی است. «شاعر در مبحث آفرینش انسان اشاره می‌کند که انسان علاوه بر آفرینش مادی، گوهری الهی هم دارد که «تن پسین» نامیده می‌شود. به همین دلیل به انسان هشدار می‌دهد که تو مهم‌ترین آفریده خدا هستی و خود را به بازی مدار» (غضنفری، ۱۳۹۳: ۸۷).

خواجه عبدالله انصاری آیه: «ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» را در کتاب خود این‌گونه تفسیر کرده است: «فرشتگان را فرمودیم تا آدم را سجود کنید، سرش آن است که فرشتگان به چشم تعظیم در آن عبادت بی‌فترت خود می‌نگریستند و تسبیح و تقدیس خدای خویش را وزنی تمام می‌نهادند. جلال احدیت و جناب جبروت عزت استغناء خود را از طاعت همه به ایشان نمود و گفت: بروید آدم را سجده کنید و آن سجود را به حضرت عزت ما بس وزنی منهدید» (انصاری، ۱۳۷۱: ۳۲۲). به تعبیر پیر هرات دلیل سجده فرشتگان بر آدم، نشان دادن استغنا و عظمت خداوند به فرشتگان و نکوهش غرور آنان بر عبادت و تسبیح خداوند است.

ابواسحاق نیشابوری نیز دیدگاهی شبیه به خواجه عبدالله انصاری دارد. او به روش سؤال و جواب، دلیل سجده بر آدم را چنین بیان کرده است: «سؤال - سجده به چه حکمت فرمودند فرشتگان را؟ جواب - ایشان گفت: نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ. در حالی که ما تو را ستایش و تقدیس می‌کنیم» (بقره/ ۲۹). ملک تعالی گفت: به خدمت خویش بنایزدند به عزت و جلال من که بفرمایم شما را که سجده کنید مر آن کس را که هرگز مرا سجده نکرده است تا خلق بدانند که من نازیدن به عبادت دوست ندارم» (نیشابوری، ۱۳۸۹: ۱۷).

تفسیر و تعبیر میبیدی نیز در کشف الاسرار قابل تأمل است. او با اقتباس از سوره‌های بقره، انعام، اعراف، مؤمنون، تین و ناس، به تفسیری شاعرانه و عارفانه دست زده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «عالمی بود آرمیده، در هیچ آتش، عشقی نه! در هیچ سینه‌ای تهمت سودایی نه! دریای رحمت به جوش آمد خز

این طاعت پر برآمده، غبار فترت بر چهره طاعت مطیعان نشسته و لاف دعوی فریشتگان به معشوق رسیده که ما تو را تسبیح خوانیم و هرچه در عالم جوهری بود در طمع افتاده و به لطافتی که داشت دعوی خلیفه‌گری داشت. عرش مجید به بزرگی خود نگریست؛ کرسی در فراخی خود می‌نگریست، هشت بهشت به جمال خود نظر می‌کرد، طمع همگنان از خاک بریده و هر یک در سویی مانده است. ناگاه از جانب رب العزت ندا رسید که: من در زمین خلیفه برقرار می‌کنم و بی‌آن که با فریشتگان مشورتی کند یا یاری بخواهد» (میبدی، ۱۳۶۴: ۳۵).

ساختار منظم کتاب مرصاد العباد در موضوع آفرینش انسان، خلقت قالب جسمانی آدم را پیوند می‌زند. به آخرین فصل این باب - که تعلق روح به قالب انسان - است. نجم دایه در فصل پنجم باب دوم مرصاد العباد پس از شرحی گسترده در باب آفرینش انسان به چگونگی خلقت روح می‌پردازد و سرانجام این باب را به پایان می‌برد. فصل بعدی این نوشتار نیز به این مبحث می‌پردازد. اگرچه به جز خود مرصاد العباد متون پیش روی این جستار، خلاف شرح و تفسیر طولانی آفرینش قالب جسمانی انسان، چندان به آفرینش روح نپرداخته‌اند لذا مبحث بعدی به شرحی مجمل از آفرینش روح بسنده می‌کند.

### مقایسه دیدگاه نجم دایه با متون کهن در بدو تعلق روح به قالب

در فصول گذشته، نجم دایه با اشاره به «أَسْقَلَ سَا فِلیْنِ» بودن جسم به اهمیت آفرینش روح و شرافت انسان به واسطه آن اشاره کرد. برهان قاطع این امر آیه معروف: «وَتَفَخَّتْ فِیْهِ مِنْ رُوحِی» است که در مرصاد العباد بارها به آن استناد شده و سرآغاز این فصل نیز به آن آراسته شده است. «قال الله تعالی: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَتَفَخَّتْ فِیْهِ مِنْ رُوحِی فَتَعَوَّا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر، ۲۹-۳۰). سپس نجم رازی با آوردن حدیث مفصلی از پیامبر اکرم - که بخشی از آن ذکر می‌شود- به شرح کیفیت آفرینش روح می‌پردازد: «و قال النبی صلی الله علیه و سلم: «إن خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوماً ثم یكون خلقه مثل ذلک ثم یكون علقه مثل ذلک ثم یبعث الله الملك باربع کلمات» قال: «یقول اکتب رزقه و عمله و اجله و شقیاً ام سعیداً، ثم ینفخ فیه الروح» (رازی، ۱۳۹۱: ۸۳).

«بدان که چون تسویه قالب به کمال رسید، خداوند تعالی چنان که در تخمیر طینت آدم هیچ کس را مجال نداده بود، در وقت تعلق روح به قالب هیچ کس را محرم نداشت به خداوندی خویش به نفخ روح قیام نمود» (همان: ۸۸). شرح نجم دایه در این فصل نیز بسیار گسترده، شاعرانه و اغراق‌آمیز است؛ که البته به نثری زیبا آراسته شده است و مخاطب را بر سر ذوق می‌آورد. او در ادامه می‌گوید: «آورده‌اند که چون روح به قالب آدم درآمد، در حال گرد جملگی ممالک بدن برگشت. خانه‌ای بس ظلمانی و با وحشت یافت بنای آن بر چهار اصل متضاد نهاده. دانست که آن را بقایی نباشد. روح پاک که با چندین هزار سال در جوار قرب رب العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود از آن وحشت‌ها نیک متوحش گشت، قدر انس حضرت حق بدانست، نعمت وصال را که همیشه مستغرق آن بود و ذوق آن نمی‌یافت و حق آن نمی‌شناخت، بشناخت. آتش فراق در جانش مشتعل شد، دود هجران به سرش برآمد. گفت:

دی ما و می و عیش خوش و روی نگار  
امروز غم و غریبی و فرقت یار

ای گردش ایام تو را هر دو یکی است  
جان بر سر امروز نهم دی باز آر»

(رازی، ۱۳۹۱: ۸۹)

اسارت روح در دنیای مادی و قالب جسمانی و آرزوی بازگشت آن به مبدأ هستی و شرح این فراق و جدایی که در پی رانده شدن آدم و حوا از بهشت به سوی زمین به دلیل نافرمانی خداوند و خوردن میوه ممنوعه پیش می‌آید، دست‌مایه خلق آثار عرفانی و تجربه لحظه‌های قبض عارفانه و شوق وصال است که زیباترین صورت آن را مولوی در آغاز مثنوی در نی نامه بیان کرده است:

«بشنو این نی چون شکایت می کند  
از جدایی‌ها حکایت می کند



کز نیستان تا مرا ببریده اند      در نفی‌رم مرد و زن نالیده اند  
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق      تا بگویم شرح درد اشتیاق  
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش      بازجوید روزگار وصل خویش»

(مولوی، ۱۳۸۳: دفتر اول، ب ۱-۴)

در متون دیگر به جز کشف الاسرار میبیدی نشانی از پرداختن به خلقت روح به طور گسترده و مشروح یافت نشد. لذا تنها به آوردن بخشی از کشف الاسرار جهت مقایسه با مرصاد العباد بسنده می‌شود: «در خبر است که کالبد آدم از گل ساخته، چهل سال میان مکه و طائف نهاده بود. و ابلیس هر بار که به وی برگذشتی، گفتی: لامر ما خلقت. پس چون روح به سر وی درآمد، چشم باز کرد تن خود را همه گل دید، حکمت در این، آن بود که تا اصل خود داند، و نفس خود را شناسد. و به خود فریفته نگردد. لطایفی که بیند از حق بیند. پس چون روح به سینه وی رسید تاریکی‌ای دید. قومی گفتند: تاریکی زلت بود، قومی گفتند: تاریکی خاک بود که اصل خاک از ظلمت است، و اصل روح از نور. روح خواست که بازگردد، نسیم وی به خیاشیم رسید. عطسه زد. گفت: الحمدلله، رب العزه. گفت: رحمک ربک. روح ذکر حمد و رحمت حق شنید ساکن گشت، گفت: او که حمد خدا و رحمت را شاید جای من نیز شاید» (میبیدی، ۱۳۶۴: ۷۹).

در نقد النصوص آمده است: «حق تعالی چون آدمی را آفرید، قابلیت آتش داد که او را بشناسد. پس از هر صفت بی‌پایان خود اندک اندک در او تعبیه کرد، تا از این اندک آن بسیار و بی‌نهایت را تواند فهم کرد» (جامی، ۱۳۸۱: ۸۸). پس خداوند با دمیدن روح خود در کالبد بی‌جان و جسمانی آدم، او را برای رسیدن به شناخت و آمادگی پذیرش جانشینی در روی زمین مهیا کرده است. همچنان که در پایان این فصل از کتاب مرصاد العباد، نجم دایه می‌گوید: «آدم را در خلافت پرورش می‌دادیم و نقطه محبت او را در این ابتلاها به کمال می‌رسانیدیم:

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا      کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا»

(رازی، ۱۳۹۱: ۹۶)

### نتیجه‌گیری

پرسش ابتدایی و ساده بشر درباره آفرینش هستی و انسان، به کمک دانش از مرز باورهای عامیانه و اندیشه‌های اسطوره‌ای فراتر رفته و به حیطه دین، فلسفه، عرفان، تاریخ و ادبیات و علوم تجربی راه یافته و باعث ایجاد پرسش‌های جدی و عمیق‌تری از موضوع آفرینش شده است در این میان انسان به عنوان مرکز ثقل هستی و هدف غایی آفرینش خداوند، نقطه مشترک مطالعات دینی و فلسفی و عرفانی قرار گرفته است. برآیند پژوهش‌های انسان‌شناسی، خلق آثار فراوانی است که به پرسش‌های ما در زمینه خلقت جهان و انسان پاسخگو هستند. در میان تمام متون به جا مانده در این مورد، کتاب مرصاد العباد از کتبی است که نویسنده آن به صورت گسترده و مفصل به مقوله آفرینش و به ویژه آفرینش انسان پرداخته است.

با مطالعه این اثر و مقایسه آن با متون کهن دینی و تفسیری و تاریخی و ادبی، در ضمن این جستار این پرسش پیش آمد که نجم‌الدین رازی به جز بهره‌گیری از قرآن و حدیث تا چه اندازه در نوشتن اثر عرفانی خویش از آثار کهن پیش از خود ملهم بوده است. لذا در کنار مطالعه این کتاب، کتبی نظیر ترجمه تفسیر طبری، تاریخنامه طبری، کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری، تفسیر کشف الاسرار میبیدی و قصص الانبیای ابواسحاق نیشابوری و از میان آثار ادبی، خمسه نظامی و منطق الطیر عطار مورد مطالعه قرار گرفت.

نتیجه این مطالعه و کاوش در تأثیرپذیری مرصاد العباد به یافتن اشتراکات و شباهت‌های بسیار این متن با متون مورد نظر انجامید. چنانچه خواهیم نام اقتباس یا انتقال بر آرای نجم دایه بگذاریم، باید به این نکته بسنده کنیم که اثر او تأثیرپذیری

فراوانی از متون پیش رو داشته است. و به جز شیوه بیان نجم رازی که عارفانه و آمیخته با ذوق ادبی است و نثر شاعرانه زیبایی را پدید آورده است، در سایر موارد، این کتاب به متون کهن پیش از خود به ویژه کشف الاسرار میبندی بسیار نزدیک است و از آنها الهام گرفته است.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۷۱)، تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، نگارش حبیب‌الله آموزگار، ج ۱، تهران: اقبال.
۳. بلعمی، ابوعلی (۱۳۹۲)، تاریخنامه طبری، تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج ۱، تهران: سروش.
۴. بهار، محمدتقی ملک‌الشعرا (۱۳۹۱)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
۵. جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۸۱)، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص [ابن عربی]، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک و پیش‌گفتار جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۶. حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲)، دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مقدمه و مقابله و کشف‌الابیات از رحیم ذوالنور. تهران: زوار.
۷. داتی، ویلیام (۱۳۹۲)، اساطیر جهان، برگردان ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: اسطوره.
۸. دشتی، علی (۱۳۹۲)، پرده پندار و در دیار صوفیان، زیر نظر دکتر مهدی ماحوزی، تهران: زوار.
۹. رازی، نجم‌الدین ابوبکر محمد (۱۳۹۱)، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۹۲)، سبک‌شناسی نثر، تهران: میترا.
۱۱. علمای ماوراء النهر (۱۳۶۵)، ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، تهران: توس.
۱۲. غزالی، احمد و باخرزی، سیف‌الدین (۱۳۵۹)، دو رساله عرفانی در عشق، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران زمین.
۱۳. غضنفری، کلثوم (۱۳۹۳)، بن‌مایه‌های دینی ایران باستان در شاهنامه، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۸)، شاهنامه. به کوشش جلال خالقی‌مطلق، دفتر یکم، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۷)، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی، تهران: امیرکبیر.
۱۶. قشیری، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، ترجمه رساله قشیریه، تصحیح و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۷۶)، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة. به تصحیح علامه جلال‌الدین همایی. قم: مؤسسه نشر هما.
۱۸. لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۸)، شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
۱۹. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۳)، مثنوی معنوی، بر اساس نسخه قونیه، به تصحیح و پیش‌گفتار عبدالکریم سروش، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. میبندی، رشیدالدین ابوالفضل (۱۳۶۴)، کشف الاسرار و عدة الابرار، به کوشش رضا انزایی‌نژاد، تهران: امیرکبیر.
۲۱. نظامی گنجوی، نظام‌الدین الیاس (۱۳۹۰)، خمسه نظامی، بر اساس چاپ مسکو-باکو، تهران: هرمس.
۲۲. نیشابوری، ابواسحاق (۱۳۸۹)، برگزیده‌ای از قصص الانبیاء، به کوشش کاوه گوهرین، تهران: امیرکبیر.

# The Influence of Ancient Text on the Book Mersad al Ebad by Najm al-din Raazi on the Subject of Creation of Mankind

Mohammad Amiri<sup>1</sup>, Maryam Izadi<sup>2</sup>

<sup>1</sup>Professor of Arab language and Literature, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch, Iran.

<sup>2</sup>PhD Student of Arab language and Literature, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch, Iran.

---

## Abstract

The book Mersad al Ebad Ela Mbda Ela Maad written by Najm al-din Abubakr Abdullah Ebn Mohammad Shahaavar ebn Anushervan-e Raazi known as Najm-e Daayeh is written in 7th century in 5 sections and 40 chapters and has a very smooth, natural and easy to read text. The writer of this mystic gener book had used the reference of Quran and many other books to write the context of his work which one of them is the subject of mankind creationism and he devoted the secont section of his book to the origin of live creatures. The present article with the method of library research is studying which ancient texts and refrences Najm-e Raazi used to write about the subject of creation of mankind and other live beings in the second part of his book.

**Keywords:** Najm-e Raazi, Mersad al Ebad, mystic, influence, mankind creation

---